

یگانه‌ای چندگونه

نویسنده: دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی



سرشناسه: ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ۱۳۱۳ - EbrahimiDinani, Gholam-Hossein
 عنوان و نام پدیدآور: یگانه‌ای چندگونه/ نویسنده: غلامحسین ابراهیمی دینانی.
 مشخصات نشر: تهران: طرح نو، ۱۴۰۰. | مشخصات ظاهری: ۶۴۴ ص.
 شابک: ۵-۱۵۹-۴۸۹-۹۶۴-۹۷۸ | وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا |
 موضوع: انسان -- فلسفه | موضوع: Human beings - - Philosophy |
 موضوع: عقل -- فلسفه | موضوع: Reason - - Philosophy |
 موضوع: جبر و اختیار -- فلسفه | موضوع: Free will and determinism - - Philosophy |
 موضوع: اراده | موضوع: Will | رده‌بندی کنگره: B ۸۲۸/۵ | رده‌بندی دیویی: ۱۲۸ |
 شماره کتابشناسی ملی: ۸۵۵۴۴۱۲ | وضعیت رکورد: فیپا

www.ketab.ir



عنوان: یگانه‌ای چندگونه
 نویسنده: دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی | ناشر: طرح نو
 نوبت چاپ و سال انتشار: اول، ۱۴۰۰ | شابک: ۵-۱۵۹-۴۸۹-۹۶۴-۹۷۸
 تصحیح و ویرایش: مینا درفشی و سوسن کبیری
 صفحه‌آرا: سمیه آهنگر | طراح روی جلد: آرام یعقوبی
 لیتوگرافی: جامع هنر | چاپخانه: صبا |
 شمارگان: ۵۵۰ نسخه
 حق انتشار: همه حقوق محفوظ است

فهرست

۶.....	مقدمه
۱۱.....	فصل اول
۴۱.....	فصل دوم
۷۱.....	فصل سوم
۱۰۳.....	فصل چهارم
۱۳۵.....	فصل پنجم
۱۶۷.....	فصل ششم
۱۹۷.....	فصل هفتم
۲۲۹.....	فصل هشتم
۲۵۹.....	فصل نهم
۲۸۷.....	فصل دهم
۳۴۷.....	فصل دوازدهم
۳۷۹.....	فصل سیزدهم
۴۱۱.....	فصل چهاردهم
۴۴۱.....	فصل پانزدهم
۴۶۹.....	فصل شانزدهم
۴۹۷.....	فصل هفدهم
۵۲۵.....	فصل هجدهم
۵۴۹.....	فصل نوزدهم
۵۷۵.....	فصل بیستم
۶۰۵.....	فصل بیست و یکم
۶۳۵.....	نمایه

مقدمه

انسان بصیر وقتی به محیط اطراف خود می‌نگرد به روشنی درمی‌یابد که چیزی به تنهایی و مفرد در جهان وجود ندارد و همه‌ی امور به یکدیگر وابسته‌اند. وابستگی امور به یکدیگر نشان می‌دهد جهان یک کلیت است که در کلیت آن درک می‌شود. انسان در زندگی خود همواره با اموری روبه‌رو می‌شود که مفرد و جزئی‌اند، اما هر امر مفرد و یگانه‌ای نوعی تقریب به جهان به شمار می‌آید. وقتی از وابسته‌بودن امور جهان به هم سخن گفته می‌شود منظور این نیست که در امور جهان تضاد و تفرقه وجود ندارد. جهان به حکم این که زمانمند و مکانمند است از تضاد و تفرقه برکنار نیست. تردیدی نیست که گذشته غیر از آینده است و آینده نیز هنوز به گذشته نپیوسته است. مسلم است که بالابودن غیر از پایین‌بودن است. یمین یسار نیست و یسار نیز یمین نیست. بالاین همه تضاد و تفرقه‌ای که در جهان دیده می‌شود هرگز نمی‌توان وابستگی امور به هم و هماهنگی آنها را انکار کرد. اگر کسی وابسته‌بودن امور جهان را به هم همانند نوعی موسیقی بداند، گزاف نگفته و اشتباه نیاندیشیده است. زیر و بم و سریع و آهسته و طویل و قصیر در موسیقی در همان حال که تضاد دارند هماهنگ می‌شوند و در شنونده حال خوش ایجاد می‌کنند. تو گویی نواها به یکدیگر عشق می‌ورزند و در این عشق ورزیدن با هم یگانه می‌شوند و البته موسیقی جز این چیزی دیگر نیست. می‌توان گفت بدون عشق و عاطفه هیچ کار بزرگی انجام نمی‌شود. گفته‌اند بهترین چیز برای انسان این است که دوست بدارد و دوست داشته شود. آنچه در اینجا باید یادآور شویم این است که امور این جهان در عین این که به هم وابسته‌اند برای یکدیگر حضور



ندارند ولی برای انسان حضور دارند. انسان با حضور خود در جهان جهان را برای خود حاضر می‌سازد. حضور خصلت ادراک است و در جایی که ادراک حاکم نباشد از حضور نمی‌توان سخن گفت. هر اندازه زمان و مکان موجب محدودیت می‌شوند، ادراک انسان از زمان و مکان فرا می‌رود و محدودیت‌ها را در هم می‌شکند. انسان به هستی می‌اندیشد و هستی محدود در زمان و مکان است. کلیات به واسطه‌ی عقل ادراک می‌شوند و چون کلی امری فراگیر است کسی نمی‌تواند حیطه‌ی فراگیری آن را محدود و معین سازد. عقل به درک کلیات می‌پردازد و خیال با صورت‌های جزئی سروکار دارد. عقل هرگونه پیوندی را که اساس شناخت و معرفت است سامان می‌بخشد. حیطه‌ی خیال نیز بسیار گسترده است و در این حیطه شگفتی‌های فراوان می‌آفریند. مولوی عارف شاعر به همین مسئله اشاره کرده است

از خیالی صلحشان و جنگشان وز خیالی نامشان و ننگشان

بسیاری از جنگ‌ها و خون‌ریزی‌ها در طول تاریخ بر اساس ادراک خیالی صورت گرفته است. همکاری ادراکات حسی و درک عقلی از طریق ادراک خیال صورت می‌گیرد. ادراک خیالی حد وسط میان ادراکات حواس ظاهری و ادراک عقلی است. در عقل عملی که منشأ احکام اخلاقی است نیز ادراک خیالی نقش تعیین‌کننده دارد. در ادراک خیالی جنبه‌ای از حقیقت کشف می‌شود، گرچه جنبه‌های فراوان دیگری پنهان می‌ماند. اما، نتیجه‌ی ادراک خیالی این است که انسان به محدودیت خود آگاه می‌شود و مراتب جهل خود را می‌شناسد. عقل از همه‌ی انواع ادراکات برتر و بالاتر است و نوعی



فعالیت محض شناخته می‌شود. فعالیت عقل منشأ زندگی درست انسان است و زندگی نیز حرکت است. بسیاری از حکما انسان را به حیوان ناطق تعریف کرده‌اند. کلمه‌ی ناطق که در این تعریف فصل مقوم و مقسم انسان شناخته می‌شود در لغت به معنی سخن گفتن است و البته عاقل بودن در مرتبه‌ی بالاتری از سخن گفتن قرار دارد. حکما به این مسئله توجه داشته‌اند که کلام از مقام عقل سرچشمه می‌گیرد و تا مرحله‌ی صوت و سخن تنزل می‌یابد اما دوباره صعود می‌کند و به مقام عقل می‌رسد. بنابراین، عقل به همه‌ی مراتب وجودی انسان احاطه دارد و مهم‌ترین نشانه و مظهر آن سخن گفتن است. عین‌القضاة همدانی در کتاب زیادة الحقایق گفته است: «لقد اخترع العقل الألفاظ التي تستعملها العلم ليعبر عنها عن عالم أدركه و من معانٍ أو علماء» یعنی عقل الفاضلی که علم آنها را به کار می‌برد اختراع کرد تا از عالمی که آن را ادراک کرده و از معانی که آنها را فرا گرفته است سخن بگوید. سحر و شعر در تاریخ منشأ آثار فراوان بوده‌اند. اکنون باید دید جایگاه عقل کجاست و حکم عقل در مورد این امور چیست و چگونه داوری می‌کند. آیا عقل داور است یا مورد داوری قرار می‌گیرد؟ اگر عقل مورد داوری قرار می‌گیرد چه موجودی عقل را داوری می‌کند؟ داور واقعی و حقیقی در جهان هستی، عقل است و آنجا که عقل حاکم نباشد داوری معنی پیدا نمی‌کند. کسانی که منشأ تکامل امور را در جهان به نوعی نیاز باز می‌گردانند باید به این پرسش پاسخ دهند که آیا نیاز از خواستن ناشی می‌شود یا دانستن و آگاهی در آن نقش ایفا می‌کنند؟ به عبارت دیگر، آیا اراده و خواستن مسبوق به آگاهی است یا هیچ گونه ربطی بین خواستن و آگاهی وجود ندارد؟ آیا آگاهی اصالت دارد یا اصالت از آن



خواستن است؟ در این که خواستن اهمیت دارد تردید نیست، اما آیا خواستن بدون آگاهی از آثار نیک و مطلوب برخوردار است؟ انسان بدون توجه به واقعیت امور نمی‌تواند زندگی کند چون با صرف‌نظر کردن از واقعیت همه چیز بی‌معنی می‌شود. بسیاری از مردم عمل کردن را دشوار دانستن را آسان می‌دانند. در حالی که، برخلاف مشهور، دانستن سخت و عمل کردن آسان است. در دانستن اندیشه‌های مهارناشده باید مهار شوند و البته مهار بسیاری از اندیشه‌ها به هیچ وجه آسان نیست. اندیشیدن درست کثرت و پراکندگی را به وحدت تبدیل می‌کند و انسان را از تاریکی به روشنایی می‌رساند. زبان در خدمت اندیشه است و با این که محدود است می‌توان از آن به طور نامحدود استفاده کرد. اگر اندیشیدن را به دریا تشبیه کنیم اندیشه‌ها انواع آن هستند همان گونه که هیچ موجی از دریا تکرار موج‌های سابق بر خود نیست، هر اندیشه‌ای در انسان نیز تکرار اندیشه‌های قبل از خودش نیست. دریا واحد است ولی امواجی که در سطح آن ظاهر می‌شوند گوناگون دیده می‌شوند. اندیشیدن انسان نیز اندیشیدن است ولی با اندیشه‌هایی که نتیجه‌ی آن هستند گوناگون‌اند. اگر اندیشیدن واحد است و اندیشه‌های متعدد جلوه‌های آن هستند می‌توان گفت جهان نیز واحد است و موجوداتی که در آن تحقق می‌پذیرند از آثار و نتایج آن به شمار می‌آیند. کثرت موجودات و گوناگونی آنها به وحدت جهان لطمه نمی‌زند. تقابل بین واحد و کثیر گونه‌ای از تقابل است که با همه‌ی تقابل‌های دیگر تفاوت دارد. نوشته‌ای که در اختیار خوانندگان محترم قرار دارد یگانه‌ای چندگونه است که در واقع از هدف واحد حکایت می‌کند. اگرچه بحسب ظاهر مطالب آن متفاوت و گوناگون است.